

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید





پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و یکم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش نهم

این جهان پُرآفتاب و نورِ ماه  
او بِهشته، سر فروبرده به چاه

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۹۶)  
-بهشته: رها کرده

با این که این جهان پر از نور خورشید و ماه است و نور هشیاری حضور انسان‌هایی چون مولانا بر آن می‌تابد، اما انسان در من‌ذهنی سر خود را در چاه تاریک ذهن فروبرده و مشغول سبب‌سازی است.

که اگر حق است، پس کو روشنی؟  
سر ز چه بردار و بنگر ای دنی

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۹۷)

-دنی: پست و فرومایه

[حال انسانی که سرش در چاه تاریک ذهن است و بر حسب همانیدگی‌ها می‌بیند، می‌گوید] اگر خدا وجود دارد پس چرا اوضاع جهان این‌گونه است؟ چرا اثری از تابش نور ماه و آفتاب نیست؟ [باید به او گفت که] ای انسان فرومایه، تو از قدرت انتخاب خود در این لحظه استفاده کن و سرت را از چاه ذهن بیرون بیاور. این قدر بر حسب همانیدگی‌ها نبین تا مرکزت عدم شود، آن‌گاه نگاه کن تا آفتاب زندگی را ببینی.



جمله عالم، شرق و غرب آن نور یافت  
تا تو در چاهی، نخواهد بر تو تافت

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۹۸)

همه موجودات عالم از جمله نباتات، جمادات و حیوانات به طور غیر هشیارانه نور خداوند را دریافت می کنند. اما تو که به عنوان انسان باید هشیارانه به وحدت مجدد با خداوند بررسی، سرت را در چاه همانیدگی ها فروبرده ای و تا در این چاه هستی نور آفتاب خداوند به تو نخواهد تابید.

کاین جهان چاهی است بس تاریک و تنگ  
هست بیرون، عالمی بی بو و رنگ

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۴)-

این جهانی که ذهن نشان می‌دهد مانند چاهی بسیار تاریک و تنگ است. انسان با ذهن همانیده زندگی را از جهان می‌خواهد و فکر می‌کند با زیادتر کردن همانیدگی‌ها زندگی‌اش زیادتر شده و کیفیت هشیاری‌اش بالا می‌رود. درحالی‌که بیرون از این جهان مادی، یک جهان دیگری وجود دارد که بی‌بو و رنگ است. یعنی هیچ درد و همانیدگی‌ای در آن جا وجود ندارد. [رنگ نماد همانیدگی و بو نماد درد است].

نکته: این جهان مادی در دل جهان بی‌بو و رنگ قرار دارد. اما انسان که به زندگی در تاریکی چاه ذهن عادت کرده، حاضر نیست از آن بیرون بیاید. درحالی‌که می‌تواند به جهان دیگری راه یابد و به دردهایش خاتمه بخشد، کافی است با فضاگشایی از چاه ذهن بیرون بیاید.

خویشتن را نیک از این آگاه کن  
صبح آمد، خواب را کوتاه کن

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۲۵)

[ای انسان] به خوبی این نکته را دریاب که شب ذهن برای بشریت تمام شده و صبح حضور دمیده، پس در هر سنی که هستی خواب ذهن را کوتاه کن و هرچه سریع تر از این خواب برخیز.



شب مَخْسُپ این جا اگر جان بایدت  
ورنه، مرگ این جا کمین بگشایدت

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۲۹)-

ای انسان، اگر می خواهی جان زنده به هشیاری حضور داشته باشی، در شب تاریک ذهن نخواب و من ذهنی را ادامه نده. در غیر این صورت در قبر ذهن خواهی مُرد. [مرگ در کمین گاه منتظر هر انسانی است که من ذهنی را ادامه دهد.]

عذرِ خود از شه بخواه ای پُرحسد  
پیش از آن که آنچنان روزی رسد

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۰)-

ای کسی که پر از حسد و دردهای من‌ذهنی هستی، در این لحظه و تا فرصت هست با عدم کردن مرکزت از خداوند عذرخواهی کن، پیش از آن که دردها زیاد شوند و مرگ تو در ذهن فرا رسد.



وآن که در ظلمت براند بارگی  
برکند زآن نور، دل یکبارگی

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۱)

-بارگی: مطلق ستور، اسب

هر کس که مدت زیادی در تاریکی ذهن اسبدوانی کرده و دائماً مشغول سبب‌سازی باشد، در این صورت خارج از ذهن را ندیده، مرکزش عدم نشده و به تاریکی عادت کرده‌است. بنابراین هرچه تلاش می‌کند با سبب‌سازی زندگی‌اش را درست کند، موفق نمی‌شود و در اثر ناکامی و ناامیدی به یک‌باره دلش را از نور زندگی می‌کند.

نکته: برخی از مردم فکر می‌کنند خداوند آن‌ها را خلق کرده که بدبختشان کند و به آن‌ها درد بدهد، در حالی که این‌طور نیست. آن‌ها خودشان با فضا‌بندی و دیدن بر حسب سبب‌سازی ذهن و عقل محدود من‌ذهنی راه فضای گشوده‌شده را بر خود بسته‌اند و به عقل زندگی اجازه نمی‌دهند تا آن‌ها را هدایت کند.

هین برو، جلدی مکن، سودا میز  
که نتان پیمود کیوان را به گز

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۸۵)

–گز: ذراع، واحد طول

[خداوند خطاب به انسان می گوید:] به هوش باش، از این جا برو و این قدر زرنگی و خیال بافی نکن، چراکه ستاره کیوان که در این جا نماد خداوند است، بی نهایت وسعت دارد و نمی توان آن را از طریق عقل محدود ذهن و سبب سازی هایش و جب به وجب اندازه گیری کرد.

نکته: من ذهنی از روی زرنگی فکر می کند همه چیز را بلد است و می تواند تمام مسائلی را با فکر کردن و سبب سازی حل کند. در حالی که این ها سودا و خیالات اوست و حقیقت ندارد چراکه من ذهنی هر فکری می کند منجر به ایجاد مسئله، خرابی، درد و کارافزایی می گردد.



گر خُفاشی رفت در کور و کبود  
بازِ سلطان دیده را باری چه بود؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۲)

-. کور و کبود: در این جا به معنی زشت و ناقص، گول و نادان، من ذهنی

اگر انسانی که همچون خفاش فقط در تاریکی ذهن بوده است خودش را با بینش من ذهنی به این ور و آن ور بزند، برای خودش و دیگران درد ایجاد کند، زندگی اش را خراب کند و زشت و ناقص شود تعجبی ندارد؛ اما تو که باز سلطان دیده هستی و آرامش زندگی در فضای گشوده شده را تجربه کرده‌ای، چرا دوباره از جهان بیرون زندگی می خواهی؟ [مگر ندیدی که وقتی خرد زندگی در فکر و عملت جاری می شود چطور کارهایت سامان می یابد؟ پس چرا دوباره به سبب سازی ذهن می روی؟ چرا از خرد زندگی استفاده نمی کنی و لحظه لحظه اقرار نمی کنی که از جنس زندگی هستی؟]

نکته: این بیت خطاب به کسانی است که قبلاً با فضاگشایی از رحمت ایزدی برخوردار شده اند اما هربار پس از درست شدن زندگی شان، دوباره به ذهن بازگشته و مشغول خرابکاری و ایجاد درد شده اند.

گویدش: گیرم که آن خُفّاشِ لُد  
علّتی دارد، تو را باری چه شد؟

–(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۸)

–لُد: ستیزه‌گر

[خداوند خطاب به انسان فضاگشا که روی خودش کار می‌کند] می‌گوید: «فرض کنیم آن خُفّاشِ ستیزه‌گر که همان من‌ذهنی پر درد است، مرضی دارد و در سبب‌سازی ذهن است؛ اما تو دیگر چه مرضی داری؟ تو که فضاگشا بودی، مدت‌ها مولانا گوش کرده و راه حضور را شناختی، چه اتفاقی برایت افتاد که فضاکشایی و کار روی خود را متوقف کردی؟



عام اگر خُفّاش طبع اند و مَجاز  
یوسفای، داری تو آخر چشمِ باز

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۱)

-مَجاز: غیرواقعی، ذهنی، درمقابلِ عین

[خطابِ زندگی به کسانی که مرکز عدم را تجربه کرده‌اند:] اگر مردم عادی طبیعت خُفّاش دارند و در زمان مجازی ذهن به همانش با اجسام مادی مشغول هستند، جای تعجب ندارد. اما آخر تو که با فضاگشایی جنس یوسفیت را در خود شناسایی کرده و چندین بار به زندگی زنده شده‌ای چرا از جمع تقلید می‌کنی؟ تو که چشم باز داری!

نکته: ما باید در راه زنده شدن به خداوند بسیار هشیار بوده و در حین کار کردن روی خود مراقب تأثیر قرین باشیم و نگذاریم اطرافیان ما را از این راه باز دارند. یعنی اجازه ندهیم مردم دور ما جمع شوند و با تأیید و تمجید به ما القا کنند که استاد معنوی شده‌ایم.

نباید به زندگی کردن با خرس که همان من‌ذهنی اهلی و تربیت‌شده است قانع شویم چراکه با این کار خود را در معرض درد و افسردگی قرار داده و دچار زجر و ناامیدی می‌شویم. پس قبل از آن باید با فضاگشایی هشیارانه رو به سوی آفتاب زندگی کنیم.



مالشت بدهم به زجر، از اکتّاب  
تا نتابی سر دگر از آفتاب

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۹)-

-اِکتّاب: افسرده شدن، اندوهگین شدن

[خداوند خطاب به انسانی که با فضاگشایی و دانش مولانا روی خود کار کرده اما پس از مدتی متوقف شده و دوباره جذب ذهن گردیده و راه من‌ذهنی را ادامه می‌دهد، می‌گوید: تو را با دردها و اتفاقات ناگوار گوشمالی می‌دهم تا افسرده‌دل و غمگین شوی و دیگر رویت را از آفتاب زندگی برنگردانی، یعنی بیش از این چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد مهم ندانسته و در مرکزت قرار ندهی.]

لیک مقصودِ ازل، تسلیمِ توست  
ای مسلمان، بایدت تسلیمِ جُست

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷)-

اما مقصود خدا از به وجود آوردن اتفاقات و امتحانات تسلیم توست تا فضای درونت گشوده شود. ای مسلمان، ای انسان فضاگشا، بر تو لازم است که تسلیم امر خدا شوی، یعنی اتفاق این لحظه را که ذهن نشان می‌دهد بی‌قیدوشرط، بدون قضاوت‌پذیری و آن را به مرکزت راه ندهی تا مرکزت عدم شود. [فضاگشایی یکی از خصوصیات هشیاری است و هر انسانی استعداد و قابلیت تسلیم را دارد، چون از جنس زندگی است. اگر از مقاومت و ستیزه‌پرهیز کنیم، خودبه‌خود تسلیم می‌شویم.]

-(بیت هندسی)-

نکته: چیزی که ذهن نشان می‌دهد، به‌هیچ‌وجه مهم‌تر از مرکز عدم نیست.



آدمی چون نور گیرد از خدا  
هست مسجودِ ملایک ز اجتبا

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۵۳)

-اجتبا: مخفف اجتباء، به معنی برگزیدن، انتخاب کردن

همین که انسان فضا را باز می کند، خدا او را انتخاب کرده و نورش را به او می دهد؛ به همین دلیل همه هشیاری ها و فرشتگان به او سجده می کنند، به عبارتی او مسجود همه چیز می شود.

نکته: مولانا در این بیت به مقصود عشق اشاره می کند که تمام موجودات منتظر زنده شدن ما به بی نهایت و ابدیت خداوند هستند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا مظاهری

– منابع: برنامه ۹۸۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)  
– کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)  
– با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

– پایان





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش دهم

پس دو چشمِ روشنِ ای صاحب‌نظر  
مر تو را صد مادر است و صد پدر

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۷)

پس ای صاحب‌نظر، ای کسی که با فضاگشایی و مرکز عدم به هشیاری ایزدی دست یافتی، بدان که دو چشمِ بینای تو که با نور عدم و زندگی می‌بیند، از صد پدر و مادر برایت مهربان‌تر و مؤثرتر است.

نکته: هر انسانی بهترین یاور خودش است و به کمک هیچ‌کس نیازی ندارد. اگر انسان به این تشخیص و درک برسد و تصمیم بگیرد که به خودش کمک کند، خواهد دید راه خودش را به او نشان می‌دهد و صنع زندگی در وجودش به کار خواهد افتاد.



پاسبانِ آفتابندِ اولیا  
در بشرِ واقفِ ز اسرارِ خدا

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۳۳)

اولیا و انسان‌های زنده به حضوری چون مولانا پاسبان و نگهبانِ آفتابِ زندگی هستند چرا که آن‌ها با زنده شدن به زندگی به همه نشان می‌دهند که یک هشیاری دیگری غیر از هشیاری جسمی وجود دارد. بنابراین با ارتعاش به زندگی همواره آتش عشق را روشن نگه می‌دارند. آن‌ها اسرار خدا را که در بشر پنهان شده‌است فاش کرده و به انسان‌ها می‌آموزند.

زآن که نورِ انبیا خورشید بود  
نورِ حسّ ما چراغ و شمع و دود

–(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۵۱)

زیرا نورِ انبیا و اولیا که همه به یک هشیاری واحدِ خدایی زنده‌اند، از جنس خورشید حضور است که همه‌جا را روشن می‌کند، اما نور حس و هشیاری من‌ذهنی‌مان مانند چراغ و شمعی ست که خوب نمی‌سوزد و دود ایجاد می‌کند. دود این چراغ از نور آن بیشتر است پس به‌جای روشن کردن راهمان، با ایجاد دود آن را تاریک کرده و ما را نسبت‌به دید عدم کور می‌کند؛ به‌طوری که گنج می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم خوب ببینیم.

هر که از خورشید باشد پشت گرم  
سخت‌رو باشد، نه بیم او را، نه شرم

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۹)

هر کس که فضا را باز کرده، به خورشیدِ زندگی، خداوند، تکیه کند و آن‌چه را ذهن مهم می‌داند به مرکزش راه ندهد، بسیار شجاع و سخت‌رو می‌شود و دیگر نه ترسی به دل راه می‌دهد و نه شرمگین است و خود را حقیر می‌شمارد، چرا که او قدرت‌ش را در مرکز عدم از زندگی می‌گیرد و خودِ خداوند او را در درون و بیرون هدایت می‌کند.

نکته: من‌ذهنی خود را حقیر پنداشته و لایق زنده شدن به خداوند نمی‌داند. در نظر او خداوند یک جسم بزرگی است در آسمان‌ها که براساس سبب‌سازی‌های ذهن هرگز قادر به رسیدن به آن نیست. درحالی‌که ما انسان‌ها امتداد خداوند هستیم و کافی است منقبض نشویم و خود را از همانیدگی‌ها و سبب‌سازی‌های ذهن رها کنیم تا خداوند ما را بکشد و به فضای گشوده‌شده برود.



سایه‌هایی که بُود جویای نور  
نیست گردد چون کند نورش ظهور

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۶۰)

آن سایه‌هایی که جویای نور و روشنی هستند، همین که نور بتابد محو می‌شوند. درست مانند ما که در من‌ذهنی می‌خواهیم به خدا زنده شویم و جویای نور هستیم، در نتیجه فضا را می‌گشاییم؛ آن‌گاه به محض طلوع آفتاب زندگی از مرکزمان دیگر نسبت به من‌ذهنی نیست شده و دید من‌ذهنی را کنار می‌گذاریم. در این حالت با نور زندگی می‌بینیم و عمل می‌کنیم.

در صفات حق، صفات جمله‌شان  
همچو اختر، پیش آن خور بی‌نشان

– (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۴۳)

صفات و خصوصیات انسان‌هایی چون مولانا که به زندگی زنده شده‌اند، در برابر صفات خداوند مانند ستاره در مقابل نور خورشید، محو شده و دیده نمی‌شود. آن‌ها با خدا یکی شده و دیگر جدا از او در من‌ذهنی نیستند بنابراین به جای آن که با سبب‌سازی ذهن عمل کنند و خصوصیات من‌ذهنی را به نمایش بگذارند، خاصیت‌های خداگونگی خود را به معرض نمایش قرار داده و خرد و عشق زندگی را دریافت می‌کنند.

سایه‌ای و عاشقی بر آفتاب  
شمس آید، سایه لا گردد شتاب

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۲۳)

ای انسان، تو در این چهار بعد و من ذهنی‌ای که ساخته‌ای مانند سایه‌ای هستی که عاشق آفتاب خداوند شده‌ای. به تدریج که فضا را باز کردی و آفتاب حضور از درونت طلوع کرده و بالا آمد، سایه یعنی من ذهنی با شتاب محو می‌گردد.

[به عبارتی به محض طلوع آفتاب زندگی از مرکزمان، باید فوراً من ذهنی را «لا» کنیم و هیچ‌گونه مقاومتی نداشته باشیم.]



چون به خانۀ مرغ، اُشتر پا نهاد  
خانه ویران گشت و، سقف اندر فتاد

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۶۹)

همین که شتر به خانۀ مرغ قدم می‌نهد، خانۀ کوچکِ او ویران می‌شود و سقفش فرومی‌ریزد. به بیان دیگر اگر ما با فضاگشایی اجازه دهیم خداوند پایش را روی خانۀ ذهنی‌مان بگذارد، خانۀ ذهن ویران می‌شود.

عقلُ سایهٔ حق بُود، حق، آفتاب  
سایه را با آفتابِ او چه تاب؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۱۱)

عقل من ذهنی در واقع سایهٔ عقل کل و خداوند است و حضرت حق به منزلهٔ آفتاب. سایه چگونه می تواند با آفتاب  
بجنگد و در مقابل آن مقاومت کند؟ همان طور که سایه با بالا آمدن آفتاب از بین می رود، عقل من ذهنی هم در  
برابر خرد فضای گشوده شده زایل شده و صفر می گردد.

شمع چون دعوت کند وقتِ فروز  
جانِ پروانه نپرهیزد ز سوز

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۰۸)-

هرگاه شمع روشن شود و پروانه را به سوی خود دعوت کند، پروانه نمی تواند مقاومت کند چراکه جان او از سوختن نمی ترسد. به بیانی دیگر وقتی شما فضا را می گشایید، شمع عدم و فضای گشوده شده روشن می شود و من ذهنی را دعوت می کند که مانند پروانه بسوزد و از این کار پرهیز نکند.



چون برآمد نور، ظلمت نیست شد  
ظلم را ظلمت بود اصل و عَضُد

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۳۶)-

-عَضُد: یاور

همین که خورشید زندگی از مرکز انسان طلوع کرده و نور بتابد، تاریکی من ذهنی محو می شود. و از آن جا که ریشه و یاور ظلم جهل و تاریکی است، بنابراین اگر نور زندگی با فضاگشایی بالا بیاید و ظلمت و تاریکی ذهن محو گردد، ظلم و جفای من ذهنی نیز از بین می رود.

ظلمتی را کآفتابش برندااشت  
از دمِ ما، گردد آن ظلمت چو چاشت

–(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۲)

–چاشت: هنگام روز و نیمروز

آن ظلمت و تاریکی ذهن و دردِ همانیدگی‌ها را که هیچ آفتاب، روشنایی و عقلی از جهان بیرون نمی‌تواند از میان بردارد، اگر مرکزمان را عدم کرده و فضا را بگشاییم، دمِ زندگی از میان برمی‌دارد و مثل روز روشن می‌کند.

–«بیت هندسی»

همره خورشید را شب‌پر مخوان  
آن که او مسجود شد، ساجد مدان

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۸۹)

-شب‌پر: شب‌پره، خفاش

کسی را که مانند مولانا همراه و همنشین خورشید زندگی است، خفاش خطاب مکن؛ زیرا او دیگر من ذهنی نیست، به تاریکی‌ها و ماندن در ذهن علاقه‌ای ندارد و همه موجودات بر او سجده می‌کنند، بنابراین چنین شخصی را که مسجود همگان است، سجده‌کننده خطاب مکن؛ چراکه او به خداوند زنده شده و دیگر به همانیدگی‌ها و چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد سجده نمی‌کند.



شمس باشد بر سببها مَطَّلَع  
هم از او حبلِ سببها مُنْقَطِع

-(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۱۱)

-حبل: ریسمان

وقتی فضای درون گشوده شود، خورشید حضور از درون ما طلوع می کند. هرچه این خورشید به صورت حضور ناظر بیشتر بالا بیاید، از سبب‌سازی‌های ذهنی آگاه شده و فضای درون گشوده‌تر می شود. حال ریسمانِ افکارِ به هم چسبیده که مدام مشغول سبب‌سازی در مرکزمان است، با فضاگشایی و از تابشِ خورشیدِ درون و ضعیف شدنِ من‌ذهنی، منقطع شده و هشیاری از فاصلهٔ بین دو فکر آزاد می گردد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا مظاهری

-منابع: برنامه ۹۸۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)  
-کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)  
-با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

-پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید